



سرماييداري و معلوليت

گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

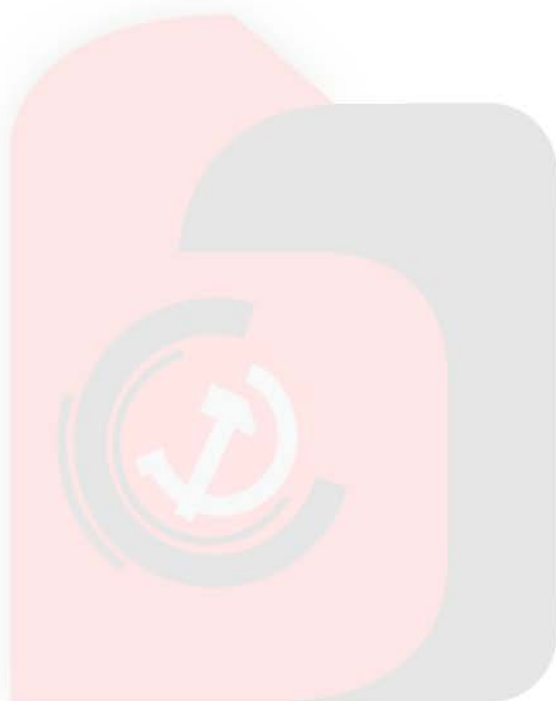
با همکاری امید علی زاده

گزارشی
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	عنوان
۳	ژاپن در شوک قتل معلولین
۶	درباره معلولیت
۱۲	معلولیت: محصول سود
۱۸	چرا معلولین تحت ستم هستند؟



Leninist.org

ژاپن در شوک قتل معلولین

پیتر سیموندز

اوایل صبح سه شنبه، حمله وحشتناک فردی با اختلالات روانی به معلولین آسایشگاهی در ژاپن، ۱۹ کشته و ۲۶ مجروح برجای گذاشت که حال نیمی از آنان وخیم است. «ساتوشی اوئوماتسو»، ۲۶ ساله، حوالی ساعت ۲ صبح به زور وارد یک مرکز نگهداری از معلولین شد، دست و پای کارکنان را بست و پیش از ترک محل و تسلیم خود به پلیس، ساکنین آسایشگاه را با چاقو مورد ضربات پیاپی قرار داد.

این حمله مرگبار، کشور ژاپن را که میزان قتل در آن پایین و کشتار جمعی نادر است، به شوک فرو برده. با این حال هیچ گونه تلاش جدی بر کاویدن علل اجتماعی و سیاسی قتل های جمعی صورت نگرفته است.

«اوئوماتسو» کارمند سابق یک مرکز نگهداری از معلولین به نام «تسوکوئی یامایوری ئن» بود. او پس از ارسال نامه ای به سخنگوی مجلس سفلی و حمایت از آنانازی (مرگ ترحمی) برای معلولین، ماه فوریه وادار به استعفا شد. به گفته خبرگزاری ملی NHK، او تهدید به قتل صدها تن از معلولین «به خاطر ژاپن» کرده و خواهان تصویب قوانینی به نفع پایان دادن به زندگی افرادی با معلولیت شدید شده باشد.

«اوئوماتسو» ظاهراً گفته بود که «من بدون صدمه زدن به کارکنان قتل عام خواهم کرد» و «من می توانم ۴۷۰ معلول را بکشم. هدف من، دنیایی است که در آن افرادی با معلولیت های مختلف و مشکلات حاد برای زندگی در خانه یا فعالیت در جامعه، بتوانند با رضایت نگهبانان مرگ ترحمی داشته باشند».

«اوئوماتسو» روشن کرد که مرکز «سوکوئی یامایوری ئن» هدف نخستش خواهد بود و این که او حمله را شبانه انجام خواهد داد، یعنی زمانی که کارکنان کمتری سر پست های خود هستند.

مدیر این مرکز رفاهی پس از اطلاع از نامه، به «اوئوماتسو» گفت که صلاحیت کار در یک تسهیلات رفاهی را ندارد و رضایت او را برای استعفا جلب کرد. این مرد جوان بر خلاف میل خود وادار شد که به یک بیمارستان روانپزشکی برود. تشخیص پزشکان این بود که او دچار روان پریشی حاصل از مصرف ماری جوآنا است، با این وجود تنها ۱۲ روز به او اجازه مرخصی داده شد.

«شینزو آبه»، نخست وزیر ژاپن، با یک بیانیه سرسری به خانواده های قربانیان «از صمیم قلب تسلیت» گفت و اعلام کرد که حکومت وی «هر کاری خواهد کرد تا به کُنه حقیقت پی ببرد». سایر سیاستمداران، چه در سطح ملی و چه در سطح استانی نیز از او تقلید کردند.

هرچند هیچ سندی در دست نیست که حمله دیروز به نوعی به تروریسم ارتباط داشته است، اما همان طور که در مورد حوادث اخیر فرانسه و آلمان مشاهده شد، از این قتل های جمعی بدون تردید برای توجیه تقویت بیش تر سازوبرگ دولتی در ژاپن بهره برداری خواهد شد.

مفسرین متعددی خواهان تمهیدات سفت و سخت تری برای حفظ نظم و قانون هستند. «نوبوئو کومیا»، استاد جرم شناسی دانشگاه «ریشو»، به «آسوشیتد پرس» گفت: «ژاپن روی عدم مجرم سازی تأکید داشته است، اما الآن دارد به نقطه عطف می رسد. به گمان من نهادها مانند سایر کشورهای خارجی نیازمند طرح و برنامه ای در سطح مدیریت عملی هستند و با در نظر داشتن این که مجرمین ناگزیر زاینده می شوند، باید برای بدترین سناریوی احتمالی آماده شوند».

آن چه «کومیا» دارد از قلم می اندازد، این نکته است که جرایم، از جمله قتل، محصول یک جامعه بیمار هستند و نه امری ذاتی «افراد شرور».

گزارش «ستاد مواد مخدر و جرایم» سازمان ملل در سال ۲۰۱۳ درباره قتل در جهان عنوان می کرد که «میزان قتل در ژاپن به طور ممتد و بدون نوسانات قابل توجهی از سال ۱۹۹۵ به این سو رو به کاهش بوده و به یکی از پایین ترین سطوح جهان رسیده است. میزان پایین قتل در این کشور به ثبات و رفاه همراه با نابرابری پایین و سطوح بالای توسعه یافتگی ارتباط پیدا می کند».

سال ۲۰۱۴، قتل در امریکا ۱۱ بار بیش تر از ژاپن بود، در حالی که جمعیت امریکا کم تر از سه برابر جمعیت ژاپن است.

دو دهه رکود اقتصادی، همراه با تعمیق یورش حکومت های متوالی به استانداردهای زندگی، منجر به صعود سطوح نابرابری اجتماعی، بیکاری و فقر شده است که به سهم خود مشغول تشدید تنش های اجتماعی هستند. جوانان به طور اخص با آینده ناامن رو به رو هستند، چرا که مشاغل دائمی جای خود را به اشتغال موقت با دستمزدهای پایین داده اند.

به گفته «یوموئیری شیمبون»، «اوئماتسو» سال ۲۰۱۲ پس از ترک کار خود در یک شرکت مربوط به حمل و نقل، به عنوان کارگر موقت در مرکز «تسوکوی یامایوری ئن» مشغول به کار شد. آوریل ۲۰۱۳ او به کارگر تمام وقت تبدیل شد. به گزارش «نیویورک تایمز» او دیروز به پلیس گفته بود: «وقتی وادار به استعفا شدم، یک مقدار کینه به دل گرفتم».

«فایننشال تایمز» توضیح داد که «با افزایش شمار سالخوردگان و نیاز به تعداد بیشتر مراقبین، تسهیلات نگهداری ژاپن تحت فشار فزاینده ای قرار گرفته اند. دستمزدهای این بخش، پایین هستند و کمبود گسترده مراقبین و پرستاران تعلیم دیده، مسبب افزایش سوانحی مانند بدرفتاری با سالخوردگان محسوب می شوند».

طبق یافته های مطالعه ای که «یوکا اوکا»، پژوهشگر، درباره شرایط کاری کارکنان شاغل در تسهیلات رفاهی معلولین در سال ۲۰۱۰ منتشر کرد، «بهداشت روانی ۶۲ درصد کارمندان {این بخش} با ریسک بالایی رو به رو است».

طبق این پژوهش «اصلاحات» حکومتی منجر به کاهش بودجه و این خود موجب افزایش حجم کار کارکنان شد: «طی سال های اخیر، مشکلات بهداشت روانی کارکنان تسهیلات رفاهی در هر یک از این تسهیلات رو به افزایش بوده است و این امر موجب ترک کار یا بازنشستگی پیش از موعد آنان شده است. روشن است که تلاش های حکومت برای اصلاحات، این کارکنان را خسته و افسرده و در برخی موارد بیمار کرده است. این روند در ژاپن، یک مسأله جدی در تسهیلات مراقبت از معلولین است».

انگیزه «اوئماتسو» برای قتل معلولین هم چنان ناروشن باقی مانده است. او به وضوح یک فرد عمیقاً مشکل دار بود که بی ثباتی روانی اش چه بسا با شرایط کاری نازل و فقدان نیروی همکار ترکیب شده باشد. نشانه هایی هستند دل بر این که شاید او جذب گروه های راست افراطی شده بوده است. به عنوان مثال «نیویورک تایمز» گفت که او «چندین حساب کاربری متعلق به راست گرایان» را در توئیتر دنبال می کرده است.

حکومت آبه به طور اخص با تلاش برای احیای میلیتاریسم ژاپن، ادغام کشور در جنگ های تحت امر امریکا و ترویج ناسیونالیسم مسموم ژاپنی، کمک حال سازمان های راست گرا و فاشیستی ژاپن بوده است. این برنامه تنها به فضایی دامن می زند که در آن خشونت به چشم امری عادی نگریسته می شود و این ارتجاعی ترین نمود خود را در راست افراطی می یابد.

۲۷ ژوئیه ۲۰۱۶

درباره معلولیت

رادی اسلورچ

«ایان دانکن اسمیت»، وزیر محافظه کار انگلستان، با افتخار ادعا می کند که اصلاحات او در زمینه مزایای معلولین، باعث بهبود زندگی آن ها می شود و نه بدبختی شان.

او می گوید که تنها راه واقعی حکومت برای کمک به مردم، حمایت از آن ها در زمینه کار است و نه «پارک کردن» آن ها در یک گوشه برای امرار معاش با اتکا به حمایت دولتی.

اسمیت حتی با گفتن این که تقسیم بندی مردم به عنوان «معلول»، ضدانگیزه است و در عوض جامعه باید روی آن چه که مردم قادر به انجامش هستند متمرکز شود و نه آن چه که نمی توانند، از «رهایی» معلولین دم می زند.

اما در پس این گفته ها، همان روایت همیشگی محافظه کاران از «آدم های کاری در مقابل تنبل ها» قرار دارد (روایتی که زمانی این گونه شهرت داشت که برخی فقرا، مستحق هستند، و برخی دیگر نه). از این روایت نتیجه گرفته می شود که اکثر دریافت کنندگان مزایا، در واقع مشغول اخاذی از مالیات دهندگان سخت کوش هستند.

رؤیای اسمیت این است که معلولین، وادار به رقابت با سایر کارگران بیکار بر سر مشاغل کم دستمزد شوند. با بهره گیری کارفرمایان از کار ارزان کارگران معلول و بیمار، مزایای تأمین اجتماعی به شدت دستخوش سقوط آزاد خواهد شد.

حملات به مزایای معلولین، بخشی از تلاش محافظه کاران برای به نابودی کشاندن بخش هایی از دولت رفاه و وادار کردن افراد و خانواده ها به پذیرش هزینه هایی است که زمانی دولت نیز در آن سهیم بود.

نتیجه فضای سوء ظن و نفرت نسبت به کسانی که مزایا دریافت می کنند، افزایش گزارش معلولین از برخورد با موارد سوء رفتار، ارباب و خشونت بوده است.

یکی از گزارش‌های اخیر نشان می‌دهد که هم پلیس از ذکر جرایم ناشی از نفرت نسبت به معلولین چشم‌پوشی می‌کند و هم قربانیان، این‌گونه موارد را کم‌تر از واقع گزارش می‌دهند.

سال ۲۰۱۱ تقریباً ۲ هزار مورد از این نوع جرایم در انگلستان و ولز به ثبت رسید که افزایشی ۲۵ درصدی نسبت به سال قبل محسوب می‌شد.

صحبت‌های «ایان دانکن اسمیت» درباره «رهایی» معلولین هم همین قدر ناموفق بوده.

ریشه‌های تفکیک و دسته‌بندی مردم در مقوله «معلول»، به ظهور جامعه مبتنی بر کارمزدی و تولید برای سود بازمی‌گردد.

در طول انقلاب صنعتی، مردم به زور از زمین جدا و به شهرک‌های کارخانه‌ای جدید فرستاده شدند.

کشاورزی خرد، صنایع دستی خانگی و همین‌طور شبکه‌های گسترده خانواده، اساساً نابود شدند.

جایی که کار مردم روی زمین هزاران سال با روشنی روز و فصل‌ها تعیین می‌شد، اکنون تحت فرمان برنامه‌ریزی تولید در آمده بود.

گروه‌های بزرگ خانواده‌ها زمانی به‌طور جمعی کار می‌کردند، اما اکنون افراد بر حسب توانایی خود برای تأمین نیازهای ماشین‌آلات به‌طور جداگانه ارزش‌گذاری می‌شدند.

شیوه تولید قبلی می‌توانست برای سالمندان، بیماران و کسانی که نقص‌های جسمی داشتند، نقشی پیدا کند - دست‌کم زمانی که برداشت محصول خوب بود. اما آن ایام سپری شده بودند.

اکنون تنها کسانی که می‌توانستند ۱۸ ساعت در روز ماشین‌آلات را بگردانند، قادر به حمایت از خودشان بودند.

تنها تعداد کمی از کسانی که قادر نبودند به این صورت کار کنند، از خانواده و وسایل معاش کافی برای کمک به خود برخوردار بودند.

زندگی در کارخانه ها صدمات جسمی و روحی شدیدی برای کارگران دربر داشت. گسترش حلیی آبادها، مردم بیش تری را در مناطق پرازدحام و وضعیت زندگی مشمئزکننده و کثیف متمرکز می کرد، که این خود بیماری ها و اشکال جدیدی از آلودگی را ایجاد می کرد.

کار، بیش از پیش خصلت تکراری به خود می گرفت و تحت انضباط سفت و سخت در می آمد، و هر فعالیتی بر حسب نتایج هر دم بهتر سنجیده می شد.

سرمایه داری، کارگران را به بازو و مغز تقلیل داد، هر کسی بر مبنای توانایی اش به ایجاد سود برای کارفرمایان قیمت گذاری می شد.

کسانی که نمی توانستند خود را با این خصوصیات وفق دهند، به چشم انسان های یک بار مصرفی دیده می شدند که باید به حاشیه رانده شوند. به همین دلیل بود که آن ها را در آسایشگاه تمام عمر دور از انظار نگه می داشتند.

نقص، بیش از پیش به یک داغ ننگ تبدیل شد. بنابراین معلولین هر چه بیش تر به صورت یک «دیگری» متفاوت، یک مشکل تهدیدآمیز و ناخوشایند نگریسته می شدند.

این تغییرات سریع، به این برداشت دامن زد که معلولین کم تر از دیگران مولد و توانا هستند.

همین برداشت در جامعه سرمایه داری امروز هم صدق می کند. بسیاری از معلولین بدون برخورداری از کمک برای جبران نقص های خاص یا اختلال عملکرد، بیش تر احتمال دارد که به عنوان فرد از لحاظ اقتصادی کم تر مولد باشند.

سرمایه داری کنونی بسیار متفاوت از سرمایه داری دوره انقلاب صنعتی است.

نیروی کار امروز همان قدر از جراحات ناشی از کار تکراری یا بیماری های سلامت روانی تأثیر می گیرد که از سایر صدمات محیط کار.

اما دینامیسم مرکزی این نظام، یعنی ولع بی امان برای سود، همچنان منجر به صدمات و نقص عضو، آلودگی و جنگ در سرتاسر جهان می شود.

کاستن از هزینه های کار، یکی از روش های محبوب سرمایه داران برای حداکثر کردن سود است. استخدام کارگران معلول شاید به معنی دستمزدهای ارزان تر باشد، اما در عین حال به معنی نیاز به محیط های کاری خاص یا تسهیلات ساختمان، تعلیمات بیشتر یا بیمه مسئولیت نیز هست.

در دوره های بحران اقتصادی، معلولین به طور اخص در معرض بیکاری هستند، چرا که کارفرمایان کم تر تمایل به سرمایه گذاری در کارگرانی دارند که رتق و فتق امورشان هزینه بیش تری دارد.

در عین حال دولت می خواهد تا حد امکان از مسئولیت حفظ کسانی که قادر به کار نیستند طفره برود.

به همین دلیل است که مسأله هزینه، در کانون تقریباً همه بحث ها درباره معلولیت است.

شکل گیری دولت رفاه، نتیجه ترکیب دو فشار بود.

از یک سو فشار طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی آن برای اصلاحات و رفهم. اما در عین حال طبقه حاکم نیز از برخی هزینه ها بر روی بهداشت، آموزش، مزایا و خدمات اجتماعی استقبال می کرد.

سرمایه در مراحل متعددی آماده است که منابع را به این حوزه ها ببرد، چون در بلندمدت به نفع کارفرمایان خواهد بود.

هرچند ممکن است از پرداخت این هزینه ها اکراه داشته باشند، منتها در دوره های رونق مشتاق ثباتی هستند که دولت رفاه ایجاد می کند.

بزرگ ترین دستاورد این دولت رفاه، نظام خدمات بهداشت ملی (NHS) بود که به همه وعده بهداشت و درمان همگانی و رایگان را می داد.

پیشرفت های پزشکی و علمی منجر به آن شد که افرادی با معلولیت های حادتر، علاوه بر افزایش طول عمر، بتوانند برای خود کارهایی انجام دهند که سابقاً نمی توانستند.

این امر همراه با ارائه مسکن اجتماعی و تمهیدات جدید، به شمار زیادی از معلولین اجازه داد که به شکلی مستقل تر زندگی کنند. برخی قادر بودند شغلی پیدا کنند که مناسب توانایی هایشان باشد و نقش کاملی در جامعه ایفا کنند.

جنبش های سیاسی رادیکال اواخر دهه ۱۹۶۰، جوی را ایجاد کرد که مردم انتظار داشتند برای حقوق خود مبارزه کنند.

فعالین جدید حقوق معلولین شروع به نقد برچسب های تحمیلی به خود مثل «علیل» یا «افلیج» کردند و این مسأله را مطرح کردند که معلولیت واقعاً به چه معنا است.

در این جا یک تمایز بسیار مهم مطرح شد. نقص، به فقدان یا محدودیت عملکرد اعضای بدن فرد، حواس یا ذهن اشاره دارد.

در صورتی که کار نکردن چشم ها یا پاها نیستند که افراد را معلول می کنند. معلولیت، به تبعیض ارتباط دارد؛ یعنی به حاشیه راندن یا پس زدن مردمی که نقص دارند از جریان اصلی جامعه.

این الگوی اجتماعی معلولیت، معلولیت را به عنوان یک پدیده اجتماعی درک می کند و نه چیزی که مستقیماً از نقص عضو هر فرد نشأت می گیرد.

به یمن چندین دهه کارزارهای تبلیغاتی و مبارزاتی، این الگوی اجتماعی از مقبولیت وسیعی در جامعه برخوردار شد. اما تا آن موقع، رونق طولانی مدت اقتصادی دیگر به کسادى مبدل شده بود.

رکودی که از اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، به نخستین حملات قابل توجه به دولت رفاه انجامید. این حملات از طرف حکومت های حزب کارگر و محافظه کاران، از آن زمان تاکنون با شدت و حدت ادامه داشته است.

قیل و قال محافظه کاران برای کاهش های به مراتب بیش تر هزینه های اجتماعی، طی ماه های اخیر قویاً مسأله معلولیت را به موضوعی سیاسی کرده است.

تهاجم حکومت به دولت رفاه، به قدری فراگیر است که کارزارهای دفاع از مزایای معلولین عملاً می بینند که در دل یک جنبش وسیع تر علیه کاهش هزینه های عمومی فعال هستند.

این کارزارها شامل «معلولین علیه کاهش هزینه ها» (Disabled People Against Cuts) و «مثلث سیاه» (Black Triangle) می شوند.

شرکت هایی نظیر «آتوس» (Atos) که مسئول پیشبرد برنامه موسوم به «ارزیابی قابلیت کار» در حکومت هستند، به چهره های منفور جنبش های مخالف کاهش هزینه های عمومی تبدیل شده اند.

مبارزه با حملات جاری، امری حیاتی است، اما برای دگرگونی واقعی زندگی مردم معلول، ما نیاز داریم بسیار فراتر از این برویم.

یک جامعه حقیقتاً سوسیالیستی، دولت رفاه را به طور عظیمی گسترش خواهد شد، تمامی شعارهای NHS مبنی بر بهداشت و درمان رایگان و همگانی از تولد تا مرگ را تحقق خواهد بخشید.

مصرف کنندگان و تولیدکنندگان، درباره ماهیت و ارائه خدمات برنامه ریزی خواهند کرد.

علم، پزشکی و رسیدگی اجتماعی بر مبنای اصل «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش»، اجتماعی و بازسازماندهی می شوند.

تنها یک چنین جامعه ای می تواند هم دلایل و پیامدهای نقص را به طور قابل توجهی کاهش دهد و هم تضمین کند که انسان ها- با تنوع جسمی و ذهنی خود- دیگر معلول نباشند.

معلولیت: محصول سود

سی‌دی رابینسون

تبعیض نسبت به معلولین، پدیده‌ای طبیعی نیست و می‌توانیم دنیایی عاری از آن داشته باشیم. این نتیجه کتاب جدید و بسیار گیرایی است به نام «یک بیماری سرمایه‌داری: تاریخ و سیاست معلولیت»، نوشته «رادی اسلورچ».

این کتاب از چندین قرن شواهد موجود اقصی نقاط جهان استفاده می‌کند تا نشان دهد که چگونه شیوه برخورد با مردمی که نقص دارند، در طول زمان دستخوش تغییر شده است.

این کتاب به ارزیابی جنبش‌هایی سیاسی می‌پردازد که برای حقوق معلولین مبارزه کرده‌اند و در عین حال نگاهی دارد به موضوعات مناقشه‌انگیزی نظیر مرگ ترحمی بیمار به دست پزشک.

مهم‌تر از همه این‌ها، نشان می‌دهد که چگونه معلولیت و رویکردها نسبت به آن، به عوامل مادی ارتباط دارند و توضیح می‌دهد که چرا تبعیض نسبت به معلولین با سرمایه‌داری آغاز شد.

اغلب به معلولیت و نقص به عنوان دو چیز یکسان نگاه می‌شود. اما «الگوی اجتماعی معلولیت» نشان می‌دهد که چگونه جوامع با اجتناب از رسیدگی به نیازهای افرادی که نقص دارند، آن‌ها را معلول می‌کنند.

«رادی» اشاره می‌کند که حکومت‌هایی که علاقه‌ای به بهبود زندگی معلولین ندارند، تلاش کرده‌اند تا از آن به شکل دیگری استفاده کنند. به این ترتیب طرح مسأله معلولین به یک «ابزار سیاسی» نیرومند در دست حکومت‌ها تبدیل شده است تا با آن نشان بدهند که مشغول تغییر جامعه هستند.

«رادی» استدلال می‌کند که «معلولیت» از درون «جامعه طبقاتی به طور اعم و جامعه سرمایه‌داری به طور اخص» برخاست.

و این که «پژوهش‌های رو به رشدی هستند که قویاً نشان می‌دهند» تبعیض نسبت به معلولین تا پیش از جامعه طبقاتی «وجود نداشتند».

بقایای انسان های اولیه مؤید آن هستند که مردمی با بیماری های جدی توانسته بودند با مراقب و کمک دیگران به سنین بزرگسالی هم برسند.

به عنوان مثال بقایای یک زن «هومو اراگستر»- انسان کارورز، از نخستین گونه های شبیه انسان- که تقریباً به ۱,۵ میلیون سال پیش بازمی گردد، در کنیا به دست آمد. بقایای این زن نشان می دهد که او دچار اختلال «هیپرویتامینوز A» بوده است. بیماری ای که شدیداً فرد را مختل می کند.

«رادى» مى نویسد «زندگى کردن او در دشت های آفریقا، به این معنی است که او به کمک دیگران تغذیه و در برابر درندگان محافظت مى شده است».

«اسپیکینز»، «رائرفولد» و «نیدهام» به عنوان پژوهشگران باستان شناسی به این نتیجه رسیدند که «بقایای بسیاری از انسان های نئاندرتال نیز گواهی بر مراقبت های بلندمدت بوده است».

«رادى» توضیح مى دهد که در جوامع انسانی اولیه، متشکل از تقریباً ۳۰ الی ۴۰ نفر که با اتکا به زمین زندگى مى کردند، «تمامی اعضای گروه نقش داشتند». او اضافه مى کند «افرادی که نقص داشتند، اخراج یا به حاشیه رانده نمى شدند».

برخی ادعا مى کنند که ریشه های ستم بر معلولین در یونان و روم باستان نهفته است. نقص و عیب در این جوامع شایع بود. یکی از مطالعات صورت گرفته نشان مى دهد که ده درصد کلیه اسکلت های به دست آمده از یونانی های باستان، دست کم یک مورد شکستگی استخوان داشته اند.

صرع

اما با این حال «هیچ برداشتی از معلولیت» وجود نداشت. «ژولیوس سراز» که مبتلا به صرع بود، به دیکتاتور روم بدل شد. «کلادیوس» با وجود نقص های شدید فیزیکی بعدها به امپراتور روم تبدیل شد.

در فرهنگ یونان باستان «توصیفاتی پراکنده از مردمی برجای هست که با وجود نقص های مختلف، در طیف وسیعی از فعالیت های اقتصادی درگیر بودند، بدون آن که چنین چیزی غیرمعمول به نظر برسد».

هیچ شواهدی دال بر «تبعیض سیستماتیک و خاص» نسبت به معلولین در جوامع فئودالی نیز وجود ندارد. در دوره فئودالیسم، «فرایند تولید روستایی و گسترش نهاد خانواده» بسیاری از مردم را با وجود نقص، قادر به کار کردن می کرد.

«رادى» مى نویسد: «منشأ معلولیت به عنوان شکلی از تبعیض، در تغییرات اجتماعی و اقتصادی اواخر فئودالیسم نهفته است».

بحران اقتصادی قرن چهاردم، علامتی دال بر آغاز یک دگرگونی عظیم بود. رشد سرمایه داری، انقلاب صنعتی را در پی داشت.

«رادى» مى گوید که این روند «تجلی ظهور یک نوع کاملاً جدید از کار بود، که منجر به ظهور معلولیت به عنوان نوعی خاص از ستم شد».

ایفای نقش اقتصادی در کارخانه های جدید برای افرادی که نقص داشتند دشوارتر می گشت. بیش تر به آن ها به عنوان بار اضافی و وبال گردن نگاه می شد.

سرمایه داری «منجر به اخراج انسان های معیوب از کار می شود»، چرا که سرمایه داران آن ها را یک «سرمایه گذاری بالقوه بیهوده» می بینند.

این کتاب هم چنین بر اهمیت مفهوم «بیگانگی» تأکید می کند. مارکس نوشت که بیگانگی، از فقدان کنترل کارگر بر تولید ناشی می شود. کارگران از طبیعت انسانی و همین طور از یک دیگر بیگانه می شوند.

این یک «عامل کلیدی» در ظهور پریشانی روانی است. در نتیجه «چشم انداز تغییر اجتماعی و مبارزه برای آن، می تواند به بخش اعظم این پریشانی پایان دهد».

«رادى» گفته ای را از «فیلیپ پینل»، یک طبیب در دوره انقلاب فرانسه نقل می کند. «پینل» در سال ۱۷۹۰ نوشت که بسیاری از مردم می گویند «از زمان انقلاب، حالم بهتر است».

در جریان جنگ جهانی اول، اخبار انقلاب، آلمان را درنوردید. نویسنده ای به نام «بن شپرد»، توصیف کرد که چگونه «بسیاری از بیمارانی که دچار اختلال عصبی بودند، به ناگهان علائم بیماری را دور ریختند و به رهبران انقلابی بدل شدند».

این کتاب بر تأثیر فوق العاده بالای مشکلات اجتماعی بر سلامت تأکید می کند و هشدار می دهد که صنعت دارو «مشکلاتی را که اساساً اجتماعی هستند، به موضوعات صرفاً پزشکی تبدیل می کنند».

یکی از مطالعات «انجمن روانشناسی بریتانیا» (BPS) نشان می دهد که تا سه چهارم بیماران تحت درمان روانپزشک در بیمارستان ها، از بدرفتاری های دوران کودکی آسیب دیده بودند.

این کتاب اشاره می کند که «دلایل رایج پریشانی روانی، شامل مواردی نظیر بیکاری، خشونت خانگی، مشکلات خانوادگی، بی خانمانی و تبعیض می شوند». فقرا در قیاس با ثروتمندان بیش تر در معرض مشکلات سلامتی هستند.

همان طور که «انجمن روانشناسی بریتانیا» مطرح کرد «مؤثرترین راه کاهش سطوح "روان پریشی"، احتمالاً کاهش نابرابری در جامعه است».

«افزایش فوق العاده» فروش داروهای روان درمانی، ارتباط ناچیزی با موفقیت آن دارد. برعکس در پس این داروها، تاریخ درازی از تلاش برای «کنترل» افرادی وجود دارد که بیمار محسوب می شده اند.

این کتاب با جزئیات نشان می دهد که چه طور معلولین با معالجات وحشتناکی - از حبس کردن گرفته تا عقیم کردن آن ها - رو به رو می شده اند.

معالجات

از قرن نوزدهم به این سو، از ایده های جامعه سرمایه داری جدید - مثل تکریم و ستایش علم - برای توجیه چنین معالجاتی استفاده شد. برداشت ها درباره اصلاح نژادی و هوش، افرادی را که دچار نقص بودند به عنوان انسان هایی پست هدف گرفتند.

گاهی وحشت از «جنون» همزمان بود با وحشت از طبقه کارگر- هواداران اصلاح نژادی عموماً «ترس عمیقی از طبقات پایین تر داشتند».

تغییرات جامعه به کرات رویکردها و دیدگاه‌ها را تغییر داد. به عنوان مثال، معلولینی که زمانی به خاطر نامناسب بودن برای کار کنار گذاشته می شدند، به سرعت در تدارکات جنگی سال ۱۹۱۴ به کار گرفته شدند.

صدمات و «موج گرفتگی» بسیاری از کسانی که در جنگ جهانی اول به جبهه‌ها رفتند، این برداشت را از بین برد که چنین مشکلاتی تنها بر یک اقلیت کوچک و دورافتاده تأثیر می گذارد.

کهنه سربازان معلول خود را در یک وضعیت متناقض می یافتند. آن‌ها «به عنوان قهرمانانی برای ستایش جنگ شیر می شدند، اما هم‌چنان وجودشان به عنوان یادآور واقعیت جنگ از انظار پنهان می شد».

ستم بر معلولین، جرقه‌های جنبش‌های سیاسی بی شماری را روشن کرده است. «رادی» به تفصیل دستاوردهای این جنبش‌ها را شرح می دهد و بحث‌هایی را که درباره چگونگی سازماندهی این جنبش‌ها رخ داد، توصیف می کند.

برخی فعالین استدلال می کردند که مشکل، «جامعه توانمند» است و این که معلولین منافع مجزایی دارند.

برخی ناشنویان می گویند که معلول نیستند، بلکه به عنوان یک اقلیت زبانی تحت ستم، فرهنگ مجزایی دارند.

«رادی» نشان می دهد که این نوع تفکیک و جداسازی، «رویکرد یک قشر جدید از متخصصین ناشنوی طبقه متوسط را نشان می دهد که به نفع یک "سبک زندگی" مختص ناشنویان، دست رد به تغییر اجتماعی وسیع زده اند».

در عوض «رادی» خواهان وحدت می شود و می گوید که در بریتانیا فعالیت در زمینه معلولیت احیا شده، اما نیروهای آن همچنان «نحیف» هستند. معلولین نمی توانند «بدون این که جزئی از یک نیروی قدرتمندتر باشند» حملات را متوقف کنند.

معلولین با تناقضات بسیاری رو به رو می شوند. بسیاری از فعالین به درستی خواهان زندگی مستقل و حق انتخاب و کنترل بیش تر در زندگی خود هستند.

منتها سیاستمداران هم برای توجیه کاهش هزینه های عمومی و خصوصی سازی از شعارهای مشابهی استفاده می کنند.

برخی مردم نمی خواهند که فرزند معلول شان در مدارس استثنایی تفکیک شوند. اما اغلب فرزندان آن ها در مدارس غیراستثنایی از هیچ حمایتی برخوردار نمی شوند.

بحث های بسیاری درباره حمایت یا عدم حمایت از خودکشی بیمار به کمک پزشک به راه افتاده است. «رادی» می گوید که تعداد کمی هستند که «از حق یک فرد برای خودکشی کمکی حمایت نکنند».

اما او سیستمی را محکوم می کند که حق مردم برای زندگی را «تضعیف می کند». دو نفر با نقص یکسان می توانند زندگی های کاملاً متفاوتی داشته باشند. همان طور که این کتاب نشان می دهد «انتخاب شخصی به یک اندازه در همه جامعه میسر نیست».

این کتاب، درک مارکسیستی از معلولیت را تکامل می دهد- آن هم نه به خاطر یک بحث انتزاعی، بلکه برای کمک به مبارزه مردم.

«رادی» به «کارگر سوسیالیست» گفت: «این کتاب تلاشی است برای رستن از گتویی که معلولیت دهه ها در آن وجود داشته است.

پیام این کتاب این است که معلولیت چیزی مربوط به دیگری نیست. و معلولین اگر قرار باشد برای خودشان مبارزه کنند، خیلی چیزها را از دست می دهند.

ما باید تفکیک و شکاف بین معلولین و دیگران را از بین ببریم».

<https://socialistworker.co.uk/art/41969/Disability—produced+by+profit>

چرا معلولین تحت ستم هستند؟

پت استاک

برای سوسیالیست ها درک ماهیت ستمی که معلولین با آن رو به رو هستند، اهمیت دارد. هیچ تردیدی در این نیست که معلولین تحت ستم هستند. منتها ریشه های ستم بر ما، تا حدی متفاوت از ستم بر زنان یا اقلیت های ملی است.

افراد معلول هر روز با تبعیض رو به رو هستند، حال یا در قالب رویکردهای منفی یا پس زده شدن از گروه های بزرگ تر اجتماعی. اما در گذشته ما با شکل های به مراتب افراطی تر ستم هم رو به رو بوده ایم.

به عنوان مثال در آلمان دهه ۱۹۳۰، نخستین قربانیان نازی ها ۱۰۰ هزار انسان معلول بودند، یعنی کسانی که دستگاه حاکم «انسان های پست» خطاب می کرد. افرادی که از ناتوانی های فیزیکی و یادگیری رنج می بردند، در نتیجه ایدئولوژی «تصفیه نژادی» هیتلر سلاخی شدند.

اگر بدن شان مناسب نبود، به راحتی از شر آن ها خلاص می شدند. این اقدام پیش از حرکت به طرف حذف یهودیان، کولی ها، فعالین اتحادیه های کارگری و غیره بود.

بنابراین ستم بر معلولین، چه به لحاظ تاریخی و چه امروز، کم تر از ستم بر سر گروه های تحت ستم جامعه، مثل زنان یا سیاهپوستان، نیست. منتها این ستم کاملاً به یک هدف یکسان خدمت نمی کند- تبعیض نسبت به افراد معلول از یک انگیزه اقتصادی کمی متفاوت سرچشمه می گیرد.

در نظام سرمایه داری، زنان منبع کار ارزان (به خصوص از نظر پرورش کودکان) و منبع بازتولید کار به حساب می آیند.

به همین دلیل است که سرمایه داری از تداوم ستم بر زن نفع می برد. نه فقط این، که از دامن زدن به نژادپرستی به عنوان ابزاری برای تضعیف و ایجاد شکاف و تفرقه در درون طبقه کارگر و متعاقباً پایین آوردن هزینه های کار هم منتفع می شود.

سودآوری

ریشهٔ ستم بر معلولین در این واقعیت نهفته است که سرمایه داری همه چیز را به سود و سودآوری خلاصه می کند. در نتیجه نگاه سرمایه داران به معلولین هم از همین قاعده پیروی می کند.

اکثر کارفرمایان به کارکنان معلول خود به صورت یک «معضل» نگاه می کنند. یعنی یک مشکل، یک دشواری و چیزی که هزینه هایشان برای استخدام را بالا می برد. البته مقصود از این گفته این نیست که سرمایه داران نمی فهمند معلولین هم می توانند برایشان یک منبع کار ارزان باشند.

بلکه ستم بر معلولین از جای دیگری آغاز می شود: فرض اولیه این است که معلولین در نظام سرمایه داری به درد نخور هستند و نه افرادی با کاربردهای فراوان.

بنابراین ستم بر معلولین، بازتابی از تقلیل همه چیز در نظام سرمایه داری به سود است. سرمایه داری عملاً می گوید که معلولین مازاد بر نیاز هستند، به خصوص در دوره های بحران اقتصادی. در دوره های بحران معلولین همیشه جزو نخستین گروه هایی هستند که زیر ضرب می روند.

درک ریشه های ستم بر معلولین مهم است، چرا که چنین درکی به ما تصویر روشنی می دهد از این که علیه چه چیزی و چرا مبارزه می کنیم.

نقطهٔ شروع برای جنبش معلولین این است که شما منکر وجود معلولیت و این که برخی انسان ها نقص دارند نمی شوید. اما عیب و نقص به خودی خود مانع دسترسی مردم به اشتغال، بر خوردن و ادغام شدن در جامعه، رفاه عمومی و غیره نمی شود. بلکه این موانع را جامعه می تراشد.

معلولین زمانی از این امکانات بی بهره می شوند که جامعه از ارائهٔ ابزار غلبه بر این محرومیت ها عاجز است؛ زمانی که از ایجاد اشتغال به معلولین ناتوان است؛ زمانی که بدون هر گونه الزامی، نسبت به معلولین تبعیض قائل می شود.

این «الگوی اجتماعی معلولیت»، نقطهٔ عزیمت ما است. با وجود گام های عظیمی که از نظر سطح آگاهی نسبت به این مسائل برداشته شده اند، هنوز بخش زیادی از محرومیت ها پابرجاست.

علاوه بر این بیش‌تر معلولیت‌ها به خاطر نوع جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. اکثر مردم گوشه و کنار جهان به خاطر فقری که در آن به سر می‌برند، به خاطر سوء تغذیه، آلودگی محیط زیست، نبود امکانات بهداشتی و ایمنی در محیط‌های کار و به عبارت دیگر به دلیل بی‌اعتنایی سرمایه‌داری، معلول می‌شوند.

بیکاری

برای افراد معلول، تبعیض در بازار کار یک واقعیت روزمره است. اگر معلول باشید، سه برابر بیش‌تر از یک فرد غیرمعلول احتمال بیکار بودن و شش برابر بیش‌تر احتمال رد شدن بعد از پُر کردن فرم تقاضای کار را دارید. اگر در فرم تقاضای شغل بنویسید که معلولیت دارید، شش برابر بیش‌تر احتمال دارد که با شما مصاحبه نشود. اگر وقت مصاحبه بدهند، باز شش برابر بیش‌تر احتمال ردّ شما برای آن شغل وجود دارد. اگر به مسأله دستمزدها نگاه کنیم، می‌بینیم که اکثر معلولین به اجبار حقوق بسیار ناچیزی می‌گیرند یا در شغل‌هایی به کار گرفته می‌شوند که مستلزم مهارت پایین هستند. این واقعیت تلخ زندگی معلولین در بازار کار است.

یک رویکرد برای حلّ این تبعیض، رویکرد سازمان‌هایی نظیر «Remploy» در انگلستان است. در این رویکرد، دولت به کارخانه‌هایی که افراد معلول را استخدام می‌کنند کمک کرد. اما این کارگاه‌های دولتی اکثراً طی سال‌های اخیر در حال ناپدید شدن بوده‌اند. سازمان «Remploy» به خصوص از این جهت در صدر اخبار بوده است که کارخانه‌هایش در حال تعطیلی هستند.

منتها سنتاً چیزی که سازمان «Remploy» ارائه می‌کرد، نوعی تبعیض علیه کارگران معلول بود و به همین دلیل است که شمار زیادی از فعالین حوزه معلولیت مدت‌ها به شیوه اداره این سازمان اعتراض داشته‌اند.

در حال حاضر کارگران «Remploy» مشغول مبارزه برای دفاع از شغل‌شان هستند- اما بسیاری از سازمان‌های خیزیه معلولین در پشت حکومت صف کشیده‌اند و می‌گویند که این کارخانه‌ها باید تعطیل شوند.

هرچند روش سازمان‌هایی نظیر «Remploy» چیزی هست که سوسیالیست‌ها می‌خواهند به زباله‌دان تاریخ بیاندازند، اما راهش این نیست که افراد را بگیریم و به زور به بازار کاری پرتاب کنیم که آن‌ها را تکه پاره می‌کند. ما باید برای نوعی از بازار کار مبارزه کنیم که در آن خبری از نیاز به محیط‌های کار ویژه برای استخدام کارگران معلول نباشد.

اکثریت معلولین دستمزدهای پایین تری می گیرند، در حالی که هزینه های زندگی غالباً برای آن ها بالاتر است. بنابراین جای تعجبی ندارد که چیزی در حدود دو سوم معلولین زیر خط فقر زندگی می کنند.

تاریخاً این برداشت وجود داشته که اگر فردی معلول است، اگر کسی نمی تواند از او مراقبت کند، پس باید به نوعی مؤسسه یا نهاد بیرونی سپرده شود. اما این روزها بیش تر تأکید بر این است که می توان در خانه هم مراقبت های مناسب و مقتضی را ارائه کرد، که این خود از نظر رویکردهای جامعه به افراد معلول یک پیشرفت واقعی محسوب می شود.

این اواخر پیشرفت های دیگری هم وجود داشته است و این پرسش مطرح می شود که چه کسی این مراقبت های در منزل را عهده دار می شود: فرد معلول یا یک نهادهای نگهداری معلولین.

اگر شما یک فرد معلول در منزل باشید هیچ دلیلی ندارد که نخواهید یا نتوانید به جای مثلاً ۸ شب، ۱۱ شب بخوابید. زندگی شما نباید طوری باشد که گویا تمام مدت در بیمارستان هستید.

این تغییرات اخیر واقعی هستند، اما هنوز مشکلاتی وجود دارند. دولت صحبت های زیادی درباره بازتر کردن محیط نگهداری از معلولین، دادن آزادی و انتخاب واقعی به معلولین و غیره می کند. اما در واقع شما اغلب می بینید که کاملاً عکس آن دارد اتفاق می افتد. مشکل این است که در این جا، و به خصوص در سطح مقامات محلی، بودجه نیست.

من برای یک خیریه معلولین کار می کنم. افرادی هستند که از ما مراقبت و حمایت بیش تری را طلب می کنند.

می گویند «ما تک و تنها هستیم. وقتی می خواهیم به دستشویی برویم به کسی نیاز داریم که کمک مان کند. به کسی نیاز داریم که چند ساعت پیش مان بیاید».

تحقیق

اما پاسخ به چنین درخواست هایی بیش از پیش به این صورت شده است که مثلاً «قبل از خواب آب نخورید» یا «برای ادرار غیرارادی پوشک های مخصوص بزرگسالان داریم».

بنابراین یا باید تشنه بمانید یا تن به تحقیر بدهید. دولت مداوم دربارهٔ «آزادی» حرف می زند، اما بودجه ای کنار نمی گذارد که افراد معلول بتوانند آزادانه دست به انتخاب های واقعی بزنند.

در شهر «کمدن» (شمال لندن) که من زندگی می کنم، هیچ هزینه ای بابت نگهداری از معلولین اخذ نمی شد. اما اخیراً این هم تغییر کرده است. هر کسی که بیش از ۳۰ هزار پوند پس انداز داشته باشد، درست مانند هر کسی که کمک هزینهٔ زندگی بابت معلولیت دریافت می کند، باید پول بدهد.

بنابراین کسی را در نظر بگیرید که تنها منبع درآمدش، کمک هزینهٔ زندگی برای معلولین است. الآن مقامات محلی می گویند که قرار است بخش اعظم این کمک هزینه های زندگی معلولین را پس بگیرند تا در عوض از ما نگهداری و رسیدگی کنند. در نتیجه ما داریم عملاً یک مالیات بر معلولیت پرداخت می کنیم.

مدتی قبل با یکی از محافظه کاران عضو شورای شهر ملاقات داشتم که چنین تغییری را معرفی کرده بود. او می گفت: «این سیاست "حزب کارگر جدید" هست. ما صرفاً داریم کاری را می کنیم که دولت می گوید». خیلی ها متوجه نمی شوند که الآن شما اساساً باید بابت «امتیاز» معلول بودن هم پول بدهید.

باید بفهمیم که چه اتفاقی دارد می افتد، و باید بفهمیم که مبارزه برای حقوق معلولین، به معنای مبارزه برای نوعی دیگر از جامعه است، جامعه ای که در آن نیازهای مردم و نه سود اولویت باشد.

<https://socialistworker.co.uk/art/12286/Why+are+disabled+people+oppressed%3F>